



برنامه گنج حضور با اجرای پرویز شهبازی  
را در سایت زیر تماشا فرمایید.

[www.parvizshahbazi.com](http://www.parvizshahbazi.com)



## پیغام عشق

قسمت هزار و صد و بیست چهارم





خانم سرور



خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس، موضوع برنامه ۹۴۶ گنج حضور، بخش سوم

آن یکی دستش همی مالید و سر  
و آن دگر گهگل همی آورد تر  
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۶۳

یکی از آنان دست و سر دباغ را می مالید و دیگری برای او کاه گل تروتازه می آورد. به بیانی دیگر یک نفر می خواست عقل او را درست کند و دیگری با ارتعاش عشقی خود، هشیاری او را رقیق کند.

آن بخور عود و شگر زد به هم  
و آن دگر از پوششش می کرد کم  
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۶۴

یکی عود را با شکر دود می کرد و دیگری لباس هایش را از تنش درمی آورد. به عبارتی بزرگانی چون مولانا و حافظ، بوی خوش عشق را در جهان می پراکنند و دعوت به کردن همانیدگی ها می کنند، اما انسان من ذهنی هیچ پاسخی به این ارتعاشات نمی دهد.

وآن دگر نبضش، که تا چون می جهد؟  
وان دگر بوی از دهانش می ستد  
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۶۵

یکی دستش را گرفت تا ببیند که نبضش با ضربان زندگی می زند یا با نظم من ذهنی و دیگری دهانش را بو می کرد، یعنی می سنجید که او براساس خرد زندگی سخن می گوید و یا براساس توهمات من ذهنی؟

تا که می خورده ست و یا بنگ و حشیش؟  
خلق درماندند اندر بیهشی ش  
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۶۶

بنگ: گردی که از کوبیدن برگ ها و سرشاخه های گل دار گیاه شاهدانه گیرند که خاصیت تخدیری دارد.  
حشیش: نوعی ماده تخدیرکننده که از سرشاخه های گل دار گیاه شاهدانه به دست می آید.

تا از طریق این آزمایشها دریابند که مشکل او چیست، آیا او شراب خورده و یا بنگ و حشیش استفاده کرده است؟

اما نتوانستند علت بیهوشی او را پیدا کنند. وضعیت دباغ اشاره به نوع بشر دارد که معلوم نیست بر سر هشیاری و خرد او چه آمده است. چرا او رو به سوی خدا نمی کند؟ چرا این قدر خراب کاری می کند، همانیدگی پرست شده و قدرت، مقام، باورها و انسان های دیگر را می پرستد؟!

پس خبر بُردند خویشان را شتاب  
که فلان افتاده است آن جا خراب

—مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۶۷

وقتی که مردم دیدند نمی توانند او را به هوش آورند، فوراً به خویشان دباغ، این خبر را رساندند و گفتند که فلانی در بازارِ عطرفروشان حالش بد شده و بیهوش بر زمین افتاده است.

کس نمی‌داند که چون مصروع گشت  
یا چه شد کو را فتاد از بام، طشت؟  
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۶۸

مَصْرُوع: آن که دچار صَرَع و غش است.  
هیچ کس نمی‌داند دَبَاغ که نماد انسان است، چرا غش کرده و دچار بیهوشی شده و به عشق و خرد پاسخ  
نمی‌دهد! به راستی چرا انسان رسوای تمام کائنات گشته و به عنوان اشرف مخلوقات کارهایی را می‌کند که هیچ  
حیوانی انجام نمی‌دهد؟!

دردمندی کش ز بام افتاد طشت  
زو نهان کردیم حق، پنهان نگشت  
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۰۶۱

ما از کسی که درد بیداری و مقصود آمدنش را شناخته و می‌داند که باید به خدا زنده شود و در کار فضاگشایی  
مشهور شده و نزد من‌های ذهنی آبرویش رفته‌است، خدا را پنهان کردیم، ولی خدا از نظرش پنهان نشد، چون  
او دائماً در درون فضا را باز می‌کند و وصل می‌شود.

وآنکه او جاهل بُد از دردش بعید  
چند بنمودند و، او آن را ندید  
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۰۶۲

کسی که من ذهنی دارد و جاهل است و از درد طلب یعنی مقصود آمدنش به این جهان دور است، هرچقدر هم  
بزرگانی مثل مولانا و فردوسی، منظور آمدنش را به او نشان بدهند، باز او درک نمی کند.

آینه دل صاف باید تا در او  
واشناسی صورت زشت از نکو  
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۰۶۳

پس باید با فضاگشایی، آینه دلت را صاف کنی تا در این صورت بتوانی صورت زشت و نیکو را از یکدیگر  
بازشناسی و آن دو را از هم تمییز دهی، یعنی بدانی چه موقع هشیاری جسمی داری و چه موقع هشیاری حضور.

یک برادر داشت آن دَبَّاع زَفْت  
گَرَبَز و دانا، بیامد زود تَفْت  
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۶۹

گَرَبَز: زیرک، دانا، هوشیار. تَفْت: تند، تیز، باحرارت، شتاب  
آن دَبَّاع زَفْت و کارگشته که خیلی دباغی کرده بود و به بوی بد که در این جا نماد درد است عادت داشت و دردهای بسیاری ایجاد کرده بود، برادری هشیار و دانا داشت که خود را سراسیمه به آن جا رساند.

اندکی سرگین سگ در آستین  
خلق را بشکافت و آمد با حنین  
(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۷۰)

حَنِین: فریاد زدن از روی اندوه یا شادی  
و درحالیکه مقدار کمی مدفوع سگ در آستین به همراه خود داشت، فریادکنان با ناله و زاری صف را شکافت و از میان مردم بسوی دَبَّاع بیهوش رفت. مدفوع سگ همان درد است که انسان من‌ذهنی همواره آن را حمل می‌کند.

گفت: من رنجش همی دانم ز چیست  
چون سبب دانی، دوا کردن جلی ست  
(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۷۱)

جلی: واضح، روشن، آشکار  
برادر دباغ گفت: «من علت رنجوری او را می دانم و تو همین که علت بیماری را شناختی، مداوا کردن نیز آسان می شود.»

چون سبب معلوم نبود، مشکل است  
داروی رنج و، در آن صد محمل است  
(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۷۲)

مَحْمَل: آن چه که در آن چیزی و یا کسی را حمل کنند.  
اگر سبب بیماری معلوم نباشد، مسلماً دارو و درمانش نیز مشکل است و برای آن صد نوع احتمال وجود دارد.  
سبب گرفتاری انسان، دور ماندن از خرد زندگی و من ذهنی ست، اما او بر این امر آگاه نیست و دیگران را علت گرفتاری خود می داند، درحالی که داروی او فضاگشایی و گرفتن شراب زندگی ست.

چون بدانستی سبب را، سهل شد  
دانشِ اسباب، دفعِ جهل شد

(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۷۳)

همین که علت بیماری را شناختی، درمانش نیز آسان می شود، چرا که علم و آگاهی بر سببها، جهل و نادانی نسبت بدان را از بین می برد.

گفت با خود: هستش اندر مغز و رگ  
توی بر تو بوی آن سرگینِ سگ

(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۷۴)

برادر دباغ با خود گفت: «بوی تعفن و مدفوع سگ لایه به لایه در اعماق مغز و رگ برادرم نفوذ کرده است.»  
همان طور که در جان انسانِ من ذهنی لایه لایه دردهای مختلف انباشته شده است.

تا میان اندر حَدَث او تا به شب  
غرق دباغی ست او روزی طلب  
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۷۵

او شب و روز برای امرار معاش خود به کار دباغی مشغول است و خود را غرق نجاست می کند. به عبارتی انسان  
من ذهنی در کثافات درد است. خشمگین می شود، حسادت می کند، می رنجد، حرص می ورزد و برای کسب روزی  
به انواع حيله و فریب دست می زند.

پس چنین گفته ست جالینوس مه  
آنچه عادت داشت بیمار، آنش ده  
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۷۶

مه: بزرگ  
جالینوس بزرگوار گفته است: «برای درمان بیمار باید از چیزی هایی استفاده کرد که شخص بیمار به آن عادت  
دارد.» مولانا می خواهد به ما بفهماند، اگر این ابیات را می خوانیم و پاسخی نمی دهیم و اثری در ما ندارد، بدان  
علت است که ما به درد عادت کرده ایم و بوی عشق را نمی شناسیم.

کز خلاف عادت است آن رنجِ او  
پس دوايِ رنجش از معتاد، جو

–مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۷۷

رنج و ناراحتی دباغ به خاطر استفاده از چیزی است که به آن عادت ندارد، پس دوايِ درد او را باید در چیزهایی جست که به آن عادت دارد. [اگر ما مخالف عادت‌های من‌ذهنی عمل کنیم، باید درد هشیارانه بکشیم.]

چون جَعَلْ گشته‌ست از سرگین کشی  
از گلاب آید جَعَلْ را بیهشی

–مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۷۸

آن دباغ از بس مدفوع حمل کرده، مانند سرگین‌گردانک شده است و اگر بوی گلاب به مشامش برسد بیهوش می‌شود. انسان من‌ذهنی نیز مانند سرگین‌گردانک درد پخش می‌کند و مشامش به درد عادت دارد.

هم از آن سرگین سگ داروی اوست  
که بدان او را همی معتاد و خوست

—مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۷۹

داروی دباغ از همان مدفوع سگ است، زیرا به بویش خو گرفته و عادت کرده‌است و با این بو به هوش می‌آید.

الْخَبِيثَاتُ لِلْخَبِيثِينَ رَا بْخَوَان  
رُو و پِشْتِ اَيْنِ سَخْنِ رَا بَا ز دَان

—مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۸۰

برو و این آیه که می‌فرماید: «زنان پلید از آن مردان پلیدند و زنان خوب از آن مردان خوبند» را بخوان و دامنه اعمال این سخن را خوب بفهم و درک کن. به عبارتی اگر مرکز انسان همانیده و از جنس درد باشد، آثار آن در تمام جنبه‌های زندگی او پیداست.

(قرآن کریم، سوره نور (۲۴)، آیه ۲۶) «الْخَبِيثَاتُ لِلْخَبِيثِينَ وَالْخَبِيثُونَ لِلْخَبِيثَاتِ وَالطَّيِّبَاتُ لِلطَّيِّبِينَ وَالطَّيِّبُونَ لِلطَّيِّبَاتِ ...» «زنان ناپاک برای مردان ناپاک و مردان ناپاک برای زنان ناپاک و زنان پاک برای مردان پاک و مردان پاک برای زنان پاک ...»

ناصحان او را به عنبر یا گلاب  
می دوا سازند بهر فتح باب  
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۸۱-

عنبر: ماده‌ای است چرب و خوشبو که از داخل دستگاه گوارش ماهی عنبر می‌گیرند، عنبر خالص آن است که روی آتش تماماً بسوزد. فتح باب: گشودن در، گشودن در نجات و صلاح.

انسان‌های خیرخواه قصد دارند مرد دباغ را با بوی خوش گلاب و عنبر درمان کنند. به عبارتی ناصحانی چون مولانا می‌خواهند انسان فضا را بگشاید و با بوی خوش عشق و خردی که در اولین فضاگشایی به مشام می‌رسد، او را مداوا کنند. [چاره انسان فضاگشایی و آوردن خرد، عشق و می‌زندگی‌ست، در غیر این صورت باید درد بکشد تا بمیرد.]

مر خبیثان را نسازد طیبات  
درخور و لایق نباشد ای ثقات  
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۸۲

ثقات: انسان‌های قابل اعتماد  
ای یاران مورد اعتماد، چیزهای پاک، لایق و شایسته ناپاکان نیست. به عبارتی کسانی که مرکزشان همانیده  
است، پاکیزگی حضور را دوست ندارند و درخور و لایق آن نیستند. [انسان‌هایی که با صداقت و راستی روی خود  
کار می‌کنند و نقص خود را می‌پذیرند و بدان اقرار می‌کنند، ولو این که من‌ذهنی دارند، از جنس ثقات و افراد قابل  
اعتماد هستند.]

چون رفیقی وسوسه بدخواه را  
کی بدانی ثم وجه الله را؟  
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۳۹۸

ای کسی که قرین من‌ذهنی و وسوسه‌های شیطانی آن گشته‌ای، تو چگونه می‌توانی جنس خدا را در عالم و  
خصوصاً در انسان‌های دیگر بینی؟

[من ذهنی از جنس وسوسه است، یعنی میل به فکرهای همانیده دارد و تندتند از فکری به فکر دیگر می‌رود. ما نباید به عنوان هشیاری با او رفیق و قرین شویم.]  
 (قرآن کریم، سوره بقره (۲)، آیه ۱۱۵)  
 «... فَأَيْنَمَا تُولُوا فَتَمَّ وَجْهَ اللَّهِ ...»  
 «... پس به هر جای که رو کنید، همان جا رو به خداست ...»

هر که را باشد ز سینه فتح باب  
 او ز هر شهری، ببیند آفتاب  
 -مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۳۹۹

فتح باب: گشودن در

هر انسانی که فضاگشایی کرده و سینه خود را به روی خدا گشوده باشد، در این صورت او در هر باشنده‌ای خداوند را می‌بیند. [شناسایی زندگی در دیگران سبب فتح باب و به ارتعاش درآوردن زندگی در آنهاست.]

حق پدید است از میان دیگران  
همچو ماه، اندر میان اختران  
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۴۰۰

اختران: ستارگان  
خداوند از میان همه کائنات و موجودات و هر آن چه ذهن نشان می دهد آشکارتر است، همانند ماه که در میان ستارگان پرنورتر و تابان تر است. [اگر انسان از جنس زندگی باشد، می تواند عشق را در انسان های دیگر شناسایی کند و هرچقدر مرکز آن ها آغشته به درد و همانیدگی باشد، اما او نور خداوند را در آن ها می بیند و بدون هیچ فشاری با چراغ حضور خود سبب بیداری آن ها می شود.]

رو و سر در جامه ها پیچیده اید  
لاجرم با دیده و نادیده اید  
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۴۰۵

ای کسانی که رو و سر خود را در جامه ها یعنی لباس همانیدگی ها پیچیده اید، شما با وجود این که چشم عدم بین و دیده باطنی دارید، اما نمی توانید حقیقت را مشاهده کنید.

(قرآن کریم، سوره اعراف (۷)، آیه ۱۷۹)  
 «... وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا ...»  
 «... و آنان را چشم‌هایی ست که بدان نمی‌بینند ...»

آدمی دید است و باقی پوست است  
 دید، آن است آن، که دیدِ دوست است

—مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۴۰۶

آدمی درحقیقت دید عدم است و مابقی، پوست که همان همانیدگی‌های آفل است و آن دیدی درست است و باقی می‌ماند که دیدِ خداوند است، یعنی با چشمِ عدم می‌بیند. [از آن جا که ناظر جنس منظور را تعیین می‌کند، بسیار مهم است که مرکز خود را عدم نگه دارید تا من‌های ذهنی دیگر به‌عنوان قرین روی شما اثر نگذارند.]

چونکه دید دوست نبُود کور به  
دوست، کو باقی نباشد، دور به  
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۴۰۷

[مولانا به زبان دعا می گوید:] آن چشمی که عدم بین نباشد، یعنی با دیدن از طریق همانیدگی ها نتواند جمال خداوند را ببیند، همان بهتر که کور باشد و دوستی که جاودانه نیست، یعنی هر همانیدگی اُفلی که مثل یک دوست عاشقش هستیم، از ما دور باشد بهتر است.

حُبُّكَ الْأَشْيَاءُ يُعْمِيكَ يُصِمُّ  
نَفْسُكَ السُّودَا جَنَّتْ لَا تَخْتَصِمُ  
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۷۲۴

عشق تو به چیزها، تو را کور و کر می کند و نمی توانی پیغام زندگی را بگیری، پس با من ستیزه نکن چرا که  
من ذهنی سیاه کار تو چنین گناهی مرتکب شده است.

حدیث

«حُبُّكَ الْأَشْيَاءَ يُعْمِي وَ يُصِمُّ.»  
«عشق تو به اشیا تو را کور و کر می کند.»

کُورِ عِشْقِ سِتِ اَیْنِ کُورِ مِیْنِ  
حُبِ یَعْمِی وَ یَصِمِ اَستِ اَی حَسَن

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۳۶۲

اگر من دچار کوری باشم، قطعاً آن کوری، کوری عشق است که صداهاى من هاى ذهنى بیرون را نمى شنوم و به حرف هاى آن ها گوش نمى کنم، چون با مرکز عدم می بینم. اى انسان، این را بدان که عشق به مرکز عدم موجب کوری و کرى عاشق می شود و دیگر بر حسب همانیدگی نمى بیند و فکر و عمل نمى کند.

کورم از غیر خدا، بینا بدو  
مقتضای عشق این باشد بگو

—مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۳۶۳

مقتضا: لازمه، اقتضا شده  
کوری من بدین معنی است که غیر از خدا چیزی را که ذهن نشان می‌دهد، نمی‌بینم فقط بینا به او هستم و  
برحسب عدم و از طریق خداوند می‌بینم، زیرا مقتضای عشق همین است که همیشه به وسیله خدا بینم. این  
مطلب را بگو.

با تشکر  
کارگروه خلاصه‌سازی متن برنامه‌ها  
گوینده: سرور



خانم پارمیس



خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس، موضوع برنامه ۹۴۶ گنج حضور، بخش چهارم (۱-۴)

چون ز عطر وحی کز گشتند و گم  
بد فغانشان که تطیرنا بکم  
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۸۳

از آن رو که من های ذهنی از بوی خوش عشق و نصیحت بزرگانی چون مولانا که ایرادات و دردهای آنان را آشکار می سازند، نسبت به عقل من ذهنی دچار تردید شده و گمراه می شوند، فریاد برمی آورند که ما شما را به فال بد می گیریم زیرا شما بدشگون هستید و سخنانتان حوصله ما را سر می برد.

(قرآن کریم، سوره پس (۳۶)، آیه ۱۸)  
«قَالُوا إِنَّا تَطِيرُنَا بِكُمْ لَئِنْ لَمْ تَنْتَهُوا لَنَرْجِمَنَّكُمْ وَلَيَمَسَّنَّكُم مِّنَا عَذَابٌ أَلِيمٌ»  
«گفتند: ما شما را به فال بد گرفته ایم. اگر بس ن کنید سنگسار تان خواهیم کرد و شما را از ما شکنجه ای سخت خواهد رسید.»

رنج و بیماری ست ما را این مقال  
نیست نیکو و عظمتان ما را به فال  
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۸۴

مقال: گفتار  
[من های ذهنی خطاب به بزرگان می گویند:] ای کسانی که ما را نصیحت می کنید و به ما هشدار می دهید که باید  
عقل من ذهنی را کنار بگذاریم، با چیزهای مادی هم هویت نشویم و تأثیر قرین را جدی بگیریم تا از درد و مرض  
آنان مصون بمانیم، ما نمی خواهیم به سخنان دردآور شما گوش کنیم زیرا پند و موعظه های شما را به فال نیک  
نخواهیم گرفت.

گر بیاغزید نُصْحی آشکار  
ما کنیم آن دم شما را سنگسار  
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۸۵

اگر نصیحتتان را به صورت ساده و قابل فهم آشکار کنید، آن گاه شما را سنگسار خواهیم کرد.

ما به لَغُو و لَهْو، فربه گشته‌ایم  
در نصیحت خویش را نسرشته‌ایم  
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۸۶

لَغُو و لَهْو: گفتار و عملِ بیهوده

چرا که ما به فکر و عمل بیهوده و کارافزایی عادت کرده‌ایم بطوریکه از همین طریق خود را بزرگ کرده و نهایتاً هم تمام اشتباهات و خرابکاری‌های ناشی از عقل من‌ذهنی را به گردن دیگران می‌اندازیم و ما هیچ‌وقت خود را به گوش دادن نصیحت بزرگان عادت نداده‌ایم. [حالا شما به خودتان نگاه کنید که به نصیحت‌های آشکار مولانا گوش می‌کنید یا چون عیب شما را می‌گویید، خوشتان نمی‌آید.]

هست قُوت ما دروغ و لاف و لاغ  
شورش معدّه‌ست ما را زین بلاغ  
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۸۷

بلاغ: نصیحت

غذای ما در من ذهنی دروغ، شوخی و مسخره بازی است و خلاصه حالمان از پیام‌های نصیحت گونه شما به هم می خورد. (قرآن کریم، سوره یس (۳۶)، آیه ۱۷) «وَمَا عَلَيْنَا إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ.» «و بر عهده ما جز پیام رسانیدن آشکارا هیچ نیست.» [به عبارت دیگر ما چیزی را که خداوند به دل ما وحی می کند به طور آشکار به شما می گوییم و جز این وظیفه دیگری نداریم. گوش دادن و عمل کردن به آنها بر عهده خودتان است.]

رنج را صدتو و افزون می کنید  
عقل را دارو به افیون می کنید  
(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۸۸)

[من های ذهنی هم چنان خطاب به بزرگان می گویند:] شما با این حرف ها درد و رنج ما را صد برابر می کنید و می خواهید عقل ما را با افیون درمان کنید، یعنی شما با شراب زندگی عقل ما را مست و بیهوش می کنید سپس می گوید آن عقل اصلی شما نیست و باید آن را رها کرده و به عقل دیگری که از جنس بی نهایت است، روی آورید.

دیده این شاهان ز عامه خوف جان  
کین گره کورند و، شاهان بی نشان  
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۳۹۲

شاهان معنوی جان خود را از دست مردم در امان نمی بینند و نسبت به آن بیمناک هستند چراکه مردم با  
من‌های ذهنی پر از دردشان کوردل هستند و برای دیدن شاهان معنوی به نشان‌های مادی هم چون وزیر و لشکر  
و قدرت اجرایی نیازمندند، درحالی که شاهان معنوی بی نشانند.

چون که حکم اندر کف رندان بُود  
لاجرم ذالنون در زندان بود  
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۳۹۳

رندان: جمع رند، معانی بسیار دارد، ولی در این بیت به معنی اوباش و فاجر و لایابالی است.  
وقتی بساط حکم و داوری در دست انسان‌های اوباش و بی‌سروپا باشد، ناگزیر انسان‌های دانایی هم چون  
ذالنون، فیلسوف مصری، باید پنهان شوند و در زندان به سر ببرند.

یک سواره می‌رود شاه عظیم  
در کف طفلان چنین در یتیم  
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۳۹۴

در یتیم: مروارید درشت و آبدار که به تنهایی در درون صدف پرورش یابد، مروارید گرانبها، مروارید یک دانه.  
انسان‌های زنده به حضوری چون مولانا، مانند شاه عظیمی هستند که بدون هیچ نگهبان و لشکری، یگه و تنها حرکت می‌کنند. آن‌ها مثل درختی که با ریشه عمیق به بی‌نهایت زندگی وصل شده، به هیچ چیز دیگری در جهان متکی نیستند و در این لحظه ابدی جاودانه شده‌اند. با این حال چنین انسان‌های بزرگی هم‌چون دری گرانبها در دست طفلانی افتاده‌اند که قدر و ارزش آن‌ها را نمی‌دانند و به‌راحتی این نعمت را با چیزهای بی‌ارزش مادی جایگزین کرده و از دست می‌دهند.

در چه؟ دریا نهان در قطره‌یی  
آفتابی مخفی اندر ذره‌یی  
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۳۹۵

حتی در هم تشبیه مناسبی برای انسان‌های زنده به زندگی نیست، زیرا با این که انسانی هم چون مولانا به صورت یک جسم به نظر می‌رسد، اما می‌توان گفت او هم چون قطره‌ای است که دریای بی‌نهایت یکتایی در او نهان شده و یا آفتابی است که در یک ذره مخفی مانده است.

آفتابی خویش را ذره نمود  
واندک اندک، روی خود را برگشود

—مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۳۹۶

خداوند مانند آفتاب بی‌نهایتی است که خودش را در جسم انسان به صورت یک ذره گنجانده که اگر انسان با عقل من‌ذهنی در کار او ایجاد مزاحمت نکند، اندک‌اندک نقاب از روی خود برداشته و بی‌نهایت و ابدیت خود را نمایان می‌کند.

جُمْلَهٗ ذَرَّاتِ در وی محو شد  
عَالَمِ از وی مست گشت و، صَحْوُ شد  
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۳۹۷

همهٔ ذرات وجودی آن شخص و حتی تمام ذرات عالم بر اثر طلوع آفتاب زندگی محو می‌شوند و انسان به بی‌نهایت خداوند زنده می‌گردد. حال انسان زنده شده به زندگی که عالم درونش، یعنی فکر، جسم و هرچیزی که دارد، از شراب یکتایی مست شده، آن را در تمام کائنات پخش می‌کند تا همه باشندگان عالم خودشان را به عنوان هشیاری اصیل شناسایی کرده و مست شوند.

چون قلم در دستِ غَدَّارِی بُود  
بی‌گمان منصور بر داری بود  
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۳۹۸

غَدَّار: حيله گر، خیانت کار  
وقتی که قلم حکم، در دست انسانی حيله گر و خیانت کار باشد، در اینصورت عارفی چون منصور حلاج که با گفتن اناالحق اقرار کرد که از جنس خداوند است، بسیار شکنجه خواهد شد و نهایتاً به دار آویخته می‌شود.

چون سفیهان راست این کار و کیا  
لازم آمد یَقْتُلُونَ الْأَنْبِیَا

—مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۳۹۹

وقتی که قدرت و حکومت در اختیار انسان‌های نادان باشد، لزوماً آن‌ها پیامبران را خواهند کشت. [همه انسان‌ها در ذهن همانیده زاییده می‌شوند و تا مدت‌ها نمی‌دانند که هیجانات منفی‌شان از قبیل ترس، خشم، رنجش و حرص از من‌ذهنی است. وقتی بزرگ می‌شوند به نصیحت بزرگان گوش نمی‌دهند و در مقابلشان مقاومت کرده و می‌خواهند آن‌ها را نابود کنند. چرا که آن‌ها از جنس همانیدگی و درد شده‌اند.]

(قرآن کریم، سوره بقره (۲)، آیه ۹۱)  
«...فَلَمْ تَقْتُلُونِ أَنْبِیَاءَ اللَّهِ مِنْ قَبْلُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ»  
«...بگو: اگر شما ایمان آورده بودید، از چه روی پیامبران خدا را پیش از این می‌کشتید؟»

انبیا را گفته قوم راه گم  
از سَفَه: اَنَا تَطِيرُنَا بِكُمْ  
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۴۰۰

مردم گمراه از روی نادانی به پیامبران گفتند: ما شما را به فال بد گرفته‌ایم و از شما خوشمان نمی‌آید.  
(قرآن کریم، سوره یس (۳۶)، آیه ۱۸) «قَالُوا إِنَّا تَطِيرُنَا بِكُمْ لَئِنْ لَمْ تَنْتَهُوا لَنَرْجِمَنَّكُمْ وَلَيَمَسَّنَّكُم مِّنَا عَذَابٌ  
أَلِيمٌ.» گفتند: ما شما را به فال بد گرفته‌ایم. اگر بس نکنید سنگسارتان خواهیم کرد و شما را از ما شکنجه‌ای  
سخت خواهد رسید.»

جهل ترسا بین، امان انگیخته  
ز آن خداوندی که گشت آویخته  
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۴۰۱

نادانی مسیحیان را بین که به انسانی مثل مسیح که تماماً به زندگی زنده شده و نماد خداوند است به صورت  
جسم نگاه می‌کنند و به خیالشان جسم او که به دار آویخته شده، خداوند است و از آن کمک می‌خواهند.

درحالی که آن چیزی که مصلوب شده، پوستِ اوست و گرنه امتداد خداوند را نمی توان به دار آویخت.

(قرآن کریم، سوره نساء (۴)، آیه ۱۵۷) «وَقَوْلِهِمْ إِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ رَسُولَ اللَّهِ وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ وَإِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِلَّا اتِّبَاعَ الظَّنِّ وَمَا قَتَلُوهُ يَقِينًا.»

«و نیز بدان سبب که گفتند: ما مسیح پسر مریم پیامبر خدا را کشتیم. و حال آنکه آنان مسیح را نکشتند و بر دار نکردند بلکه امر برایشان مشتبه شد. هر آینه آنان که درباره او اختلاف می کردند خود در تردید بودند و به آن یقین نداشتند. تنها پیرو گمان خود بودند و عیسی را به یقین نکشته بودند.»

چون به قول اوست مصلوب جهود  
پس مر او را امن گی تاند نمود؟  
(مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۴۰۲)

زیرا به قول مسیحیان، مسیح به وسیله یهودیان به صلیب کشیده شده پس در این صورت او چگونه می تواند به عنوان جسمی بی جان، به آنان یاری برساند؟

چون دل آن شاه، زیشان خون بود  
عصمت و انت فیهم چون بود؟

(مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۴۰۳)

اگر مسیح در بین پیروانش به عنوان امتداد خدا و هشیاری حضور شناخته نشود و پیروانش او را به صورت پوست ببینند و با جسم مادی او همانیده شوند، دلش خون می گردد. در اینصورت چگونه آنان به مصداق آیه «وانت فیهم»، از عذاب و بلا محفوظ می مانند؟ [تنها در صورتی که مردم به جنس اصلی خداوند زنده شوند، از آسیب های قضا و کن فکان در امان می مانند.]

(قرآن کریم، سوره انفال (۸)، آیه ۳۳)  
 «وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ وَمَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ.»  
 «تا آنگاه که تو در میانشان هستی خدا عذابشان نکند و تا آنگاه که از خدا آمرزش می طلبند، نیز خدا عذابشان نخواهد کرد.»

[درواقع مسیح زمانی در بین پیروانش است که آن ها به جنس اصلی او، امتداد خداوند، زنده شوند در غیر این صورت این قانون که خداوند به پیروانش آسیبی نمی رساند اجرا نمی شود تا زمانی که فضا را باز کنند و به هشیاری حضور زنده شوند.]

با تشکر  
 کارگروه خلاصه سازی متن برنامه ها  
 گوینده: پارمیس



با سپاس از بینندگان گنج حضور بابت ارسال پیغام‌های معنوی خود





برنامه گنج حضور با اجرای پرویز شهبازی  
را در سایت زیر تماشا فرمایید.

[www.parvizshahbazi.com](http://www.parvizshahbazi.com)